

تبیین عرفانی فرهنگ و ادبیات «ایل قشقایی»

فضل الله علی نژاد بولوردی^۱، خلیل بهرامی قصرچمی^۲

^۱ دانشجوی دوره دکتری عرفان اسلامی و اندیشه امام خمینی (ره) دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

^۲ عضو هیئت علمی گروه کارشناسی ارشد عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، اصفهان، ایران

چکیده

بطور کلی عرفان اسلامی یکی از شعب معارف اسلامی است که از قرآن و سنت و اخبار رسیده از اهل عصمت و طهارت (ع) گرفته شده است. علم سلوک مبتنی بر مجاهدت‌ها و ریاضت‌ها و صفای قلب است. و این تحقیق کوششی است در جهت (تبیین عرفانی فرهنگ و ادبیات ایلات ایران، با محوریت ایل قشقایی)؛ و بررسی تأثیرپذیری سنت و آداب و رسوم ایلی و قبیله ای از عرفان اسلامی، با پیروی از اصول و مبانی دین مبین اسلام. (بیان مسأله) جهت وصول اهالی ایلات به راه فلاح و رستگاری است. (ضرورت) ولی بحث از «عرفان در فرهنگ، ادبیات و آداب رسوم ایلات ایران» یکی از پیچیده ترین و غامض ترین بحث‌ها و تحقیقات است، خصوصاً از جهت کمبود منابع و مآخذ اولیه، بگونه ای که تاکنون حتی یک کتاب مستقل در این باب نگاشته نشده تا بتواند گره گشایی کند. (پیشینه و موانع) لذا نگارنده با این پرسش که «چه رابطه ای بین عرفان و زندگی ایلی و کوچ نشینی وجود دارد؟» (سؤال)، و با «فرض ارتباط» (فرضیه)، در مسیر شناسائی این مهم، از آداب و رسوم و ادبیات کهن ایلی و قبیلگی و کوچ نشینی، و هم چنین از اشعار شاعران عارف ایلات، هم چون میرزا مآذون قشقایی که هدفش ایصال و توصل به حقیقت بوده است، استفاده نموده است. (روش) و به این نتیجه رسیده است که عارفان ایلی بر خلاف عده ای که تصوّرشان از انسان این است که به مانند سایر موجودات چند صباحی را به صورت، در این دیار سیر کنند؛ و می گذرند؛ نیست. بلکه انسانی که انیسیش حضرت حق بوده است؛ اینک انیس کثرات شده، و از وطن اصلی دور افتاده است و باید او را به آن وطن، که قرب الهی است باز گرداند و به سعادت معرفت رساند. و راه چاره آن، بیدار کردن از خواب غفلت و قیام و حرکت در راه حضرت حق است که انسان‌ها را به رشد و تعالی، سوق خواهد داد. (یافته)

واژه‌های کلیدی: عرفان، ادبیات، فرهنگ، ایل، عشایر، قشقایی.

مقدمه

پس از سپاس ایزد داور، و بعد از درود بر حضرت پیغمبر(ص)؛ مدح و منقبت، شایسته آن سروری است که بلندای کاخ کرامت و عظمتش بالاتر از آن است که طوطی زبان بسته گفتار، درادای مختصری از مقامات ولایتش، برگ سبزی برمنقارداشته باشد!! سالیانی در این اندیشه بودم، که به نحوی تأثیر عرفان و دین اسلام را در ادبیات و فرهنگ قشقائی و در زندگی روزمره آنان و پیوندهای مستحکمی که بین فرهنگ غنی ایل و دین وجود دارد در یابم، و در این باره تلاش زیادی نمودم، و اکثر کتاب هایی که درمورد ایل، و عرفان نوشته شده بود، مطالعه، و هم چنین سفرهای متوالی به اکثر مناطقی که ایلات و عشایر سکونت فصلی داشتند نمودم؛ که اندک دست نوشته های قدیمی در مورد اشعار شعرای ایل یافت شد، و رغبتی ایجاد شد، تا وجود ارتباط محسوس و تنگاتنگ بین آداب و رسوم کهن ایلات، با عرفان اسلامی و دین اسلام را در یابم، برای نخستین بار مصلحت بر آن شد که، با بررسی عرفان اسلامی از ابتدای امر تا کنون، و تأثیر آن در زندگی مردم، به ویژه در قبایل مختلف، تحقیقات وسیعی به عمل آید، در این زمینه با بررسی آداب رسوم و اشعار شعرای ایلات، برخی از تأثیرات و پیوندهایی که وجود داشت؛ سعی شد، دست کم گوشه ای از نقاط مشترک بین عرفان اسلامی و فرهنگ غنی و کهن آنان را، در این مرز و بوم اسلامی بشناسانم، و ارتباط دین، و تأثیر آن را در زندگی عشیره ای، نشان دهم. چون به صداقت و ساده دلی و شهامت و مردانگی و ساده زیستی ایلات ایمان داشته، و سالها دربین آنان زیسته و از آنان هستم؛ و این «معیت»، «ائیت» ما را ساخته و به وادی عرفانمان کشانده؛ بر آن شدم دین خود ادا کنم.

علت دیگر انتخاب، پاسخ به ندای فطرت خدایی بود که در قبایل ایلات به ویژه ایل خود احساس می کردم، به هر صورت پس از بررسی در حد بضاعت مزجات و راهنمایی خردمندان، و زمان محدود ارسال و پذیرش مقالات از طرف همایش، شروع کار را - ابتدائاً- در «آداب رسوم و اشعار عرفانی ایل قشقایی» به کاوش بنشینم. چرا که کمتر ایل و قبیله پیدا می شود، که مثل دو ایل معظم و بزرگ «لر» و «قشقایی»، - که حرف اول و دوم را در بین تمام ایلات و عشایر ایران، می زنند - و با هم، و در همسایگی هم، زیسته؛ و صد در صد «شیعه اثنی عشری» بوده باشند، و به ائمه اطهار(ع) ارادت خاص داشته باشند. لذا موضوع را از منظر آیات و روایات و از منظر آداب و سنن ایلی و قبیله ای و از منظر عرفا و شعرای ایل و از طریق مصاحبه چهره به چهره از بزرگان و آگاهان ایلی بررسی و نتیجه گیری نموده، سپس با دیدگاه عرفای شامخ که کتب عرفانی، فلسفی و ادبی قدیم و جدید و... آمده، مطابقت داده شده است. از اهم موضوعات که در ارتباط به معرفت الله است، والگو گرفته از کوچ نشینان کوه ودشت بوده و از خلوص نیت خاصی برخوردار بوده اند و موضوع تحقیق را به حقیقت و حقانیت توحیدی نزدیک نموده است، در نهایت ادامه کار و نتیجه آن تشویق بزرگان و همت علاقمندان برای رسیدن به فنا فی الله و بقاء بالله را می طلبد. بَعُونِهِ وَ مَنَّهُ تَعَالَى.

۱- کلیات

۱-۱: بیان مسأله

این مقاله به عنوان تبیین و بررسی تأثیر عرفان در فرهنگ و آداب و رسوم ایل قشقائی است، و مسأله آن به صورت زندگی قبیله ای و خانواده هسته ای بالاخص در ایلات کوچ نشین و عشایر مطرح شده است، هدف از بررسی عرفان در ایلات توجه به این مسأله تأثیر و تأثر است، نگارش و قرائت اشعار عرفانی به گوییش ترکی و تحقیق در مورد این ایل از جوانب مختلف، و اثرگذاری دین و عرفان بر آنان، از نکاتی است که بسیار لازم است به گونه ای علمی مورد تحقیق قرار گیرد.

۱-۲: اهمیت و ضرورت موضوع

بررسی تبیین عرفانی در ایلات قشقائی موضوعی بکر و قابل تعمق و تدبیر و تحقیق است، که همت تحقیق تحصیلکرده های ایل را می طلبد، چون با فرهنگ بکر و دست نخورده آنان کاملاً آشنایی دارند.

۳-۱: روش تحقیق

براساس گردآوری اطلاعات یافته‌ها به شیوه اسنادی و اطلاعات باقی مانده از نسلهای گذشته از طریق انتقال سینه به سینه در مناطق مختلف ایل نشین قشقائی است؛ که بعضاً، به شکل پیمایشی، فراهم شده است.

۴-۱: اهداف تحقیق

۴-۱-۱: اهداف کلی

اهداف کلی در این مقاله تأثیر و نقش دین و عرفان در طول سیر زندگی این ایل چقدر مهم بوده است، و اینان که زندگی سراسر مشقت خود را، درسایه و پناه سیاه چادرهای خود در دامن کوها و دشت های گرم و سوزان و دور از تجملات زندگی ساده بی آرایش رابرای گذران عمر دائماً با طبیعت سرکش مبارزه می کنند؛ باجان و دل عظمت بیکران حضرت حق را لمس می کنند.

۴-۱-۲: اهداف جزئی

۴-۱-۲-۱: واکاوی زندگی روزمره ایل و قبایل مختلف جایگاه و نقش عرفان اسلامی در آن.

۴-۱-۲-۲: بررسی و تحقیق اقوال عرفا و شعرای مشهور در ایل.

۴-۱-۲-۳: تطبیق اشعار عرفانی رایج در ایل با مضامین عرفان اسلامی.

۵-۱: پرسش های تحقیق

آیا تاکنون تحقیقی درمورد نقش دین و عرفان اسلامی و تأثیر آن در زندگی ایل قشقائی، بعمل آمده است؟

چه رابطه ای بین عرفان و زندگی کوچ نشینی وجود دارد؟

چرا اکثر عرفا برای رسیدن به وصال حق در ابتدای سیر و سلوک در کوهها و بیابانها بسر برده اند؟

چرا با وجود عرفا و فلاسفه در ایل قشقایی، همانند میرزاجهانگیرخان قشقائی، آثار مکتوب اندکی از آنها باقی مانده است؟

۶-۱: کاربرد نتایج تحقیق

در طول تاریخ بشریت، انسانها به دنبال شناخت هستی و به دنبال الگو و اسوه حسنه بوده اند، تابتوانند صواب را از ناصواب تشخیص دهند، و به سوی ارزشهای دینی و معنوی به حیات انسانی خود ادامه دهند. حال اگر انسان در سایه سار معنویت، آن هم عرفان اسلامی، به شناخت واقعی از هستی دست یازد، به رستگاری خواهند رسید. بنابراین سلامت جامعه در گرو شناخت هستی و بدست آوردن معرفت و آگاهی است، تا انسان را به سرمنزل مقصود برساند. و این تحقیق در این سمت و سوی، مددکار خواهد بود.

۷-۱: موانع و محدودیت های تحقیق

چون بررسی عرفان در ایلات و عشایر موضوعی بکر است؛ و نیاز به بررسی وسیع دارد. ولی متأسفانه این موضوعات با آن همه گستردگی، از منابع و مأخذ معتبر و قابل دسترسی برخوردار نیست، و منابعی که در رابطه با ایل تا به حال نوشته شده، بسیار محدود و اندک هست، و از همه مهمتر مشکل اساسی گستردگی و پراکندگی ایلات و عشایر قشقائی و صعب العبور بودن محل زندگی آنان، در تحقیقات پیمایشی می باشد.

۸-۱: پیشینه تحقیق

در مورد عرفان و فرهنگ غنی ایل قشقائی به علت کوچ نشینی و یک جا نبودن به منابع مکتوب کمتر دسترسی هست. بیشتر از طریق تحقیق چهره به چهره و پیمایشی از مناطق مختلف ایلی در مکانهای متفاوت در استان فارس و استانهای مجاور آن، قابل دستیابی است؛ که پیش از این، کار قابل اعتنائی صورت نپذیرفته است.

۲- بحث

۲-۱: بررسی عرفان در ایل قشقائی و تطبیق آن با عرفان اسلامی

ایل قشقائی نیز مانند دیگر جوامع بشری، دارای فرهنگ و آداب و رسوم ویژه ای بوده که در غربال زمان بیخته و در کوره زمین پخته شده اند، به علت مسلمان و دارای مذهب شیعه اثنی عشری داشتن، تأثیر دین و عرفان اسلامی در فرهنگ آن نقش مهمی داشته؛ و به عنوان یک میراث گرانبها، از اسلاف به اخلاف رسیده است. دین و عرفان اسلامی در ایل و تأثیر آن در فرهنگ و آداب و رسوم و ادبیات ایلی و همچنین در زندگی خصوصی آنان نقش زیادی را ایفا کرده است، و شعرای زیادی در ایل بوده اند، که اشعار عرفانی سروده اند، ولی متأسفانه به خاطر کوچ نشینی، و زندگی خانه به دوشی آنان در طول سال باعث شده، که جزاندکی از اشعار در اذهان، که سینه به سینه به ما رسیده است؛ چیزی بیشتر بصورت مکتوب نداشته باشیم. گرچه این ایل غیور و مبارز در طول دوران، همیشه مظلوم واقع شده، چراکه در جنگها و کشمکشها به خاطر حفظ کشور و نوامیس، با اجانب و سرسپردگان دولتهای استعمارگر، شهدای زیادی داده است، ولی در تقسیم آنچه که بعد از جنگ ها بین فاتحین جنگ می شده، سهم نبوده است. و حتی گاهی به عنوان یاغی، قلع و قمع می شده اند؛ و از صحنه سیاسی خارج و حتی اجازه نوشتن آثار و اشعار شعرا و عرفای ایل را نداشته اند!! و به عنوان نمونه در اواخر جنگ جهانی به دستور سرسپردگان رژیم حاکم و اجانب از جمله انگلیسها حدود نه هزار از کتابهای نفیس ایلی که از اسلاف به ما رسیده بود، و در نزد صولت الدوله رهبر ایل نگهداری می شد، توسط سرسپردگان انگلیسی سوزاندند!! و یا به غارت بردند! و تا قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی نوشتن کتاب در رابطه با ایل و زبان ترکی ممنوع بوده است، تنها منبعی که به آن دسترسی داشتند، مجموعه مطالبی بود، که در اذهان بزرگان ایل از نسلی به نسل دیگر انتقال داده می شد، تا اینکه بعد از انقلاب، با پیام رسای امام راحل، این قوم که به نام یاغی معروف بودند، به حامیان مبین اسلام معرفی نمودند، که آن پیام ارزنده بدینگونه بیان شده بود!!

امام راحل، حضرت امام خمینی(ره) در یکی از پیامهای خویش فرمودند:

« ایل قشقائی و امثال اینها به اسلام وفادارند. »، و یا اینکه فرمودند: «عشایر ذخایر انقلاب هستند.»

بعد از انقلاب تعدادی از دانشمندان و دانش پژوهان ایل، بایروی از پیام رهبر انقلاب، سعی و تلاش نمودند، تا از اشعار در اذهان مانده ایل، و یا دست نوشته های محدود باقی مانده را جمع آوری نموده و به صورت کتاب در آورند، ولی اگر با دید تحقیقی هر کدام از آداب و رسوم کهن ایلی را کنکاش کنیم، رنگ و بوی دین و عرفان اسلامی به مشام عاشقان عرفان و ایل می رسد. اشعار جمع آوری شده عارف قشقائی توسط مرحوم شهباز شهبازی در غالب « قشقائی شعری » که اشعار عرفانی میرزا مأذون و دیگر عرفای ایل، که در اذهان مانده، نوشته شده است. و موسیقی اصیل قشقائی، که در جشنها و عروسیهای نواخته می شود و ریشه در آداب و رسوم اسلامی ایلی دارد، از جمله هلی که با ساز ودهل توسط نوازندگان نامی ایل در عروسی های سنتی نواخته می شود حالت سماع عرفانی است، که هنوز دست نخورده مانده است. و نقش و نگاره های ترسیم شده در قالیها و دیگر دست بافتهای ایل نقش و تأثیر دین و عرفان به صورت رنگ های مختلف طبیعی و ایجاد اشکال هندسی وغیره به چشم می خورد. اشعار عرفانی و حکمی « مأذون » و استاد ابراهیم و دیگر عرفای ایل همانند کلام سعدی و حافظ و مولانا، گوش جان را نوازش داده و مرغ روان را به طیران وا می دارد، و گاهی این اشعار توسط هنرمندان ایل با آهنگ موزون همراه با ساز و ستار خوانده می شود، دل هر شنونده ای را به سکر و صحو وا می دارد و شور و شغف خاصی را در شنونده ایجاد می کند، و یا در مواقع خاص در ایل مرسوم بود، بعد از اذان صبح در دشت وسیع در میان انبوه چادر نشینان معمولاً در فصل بهار با ساز سحر آوازی نواخته می شد، که شنوندگان را به مرحله یقظه سوق می داد، و پیامی را با خود داشت، که همه افراد ایل را به بیدار باشی دعوت می نمود.

۲-۱-۱: تعریف عرفان و مصادیق آن:

عرفان یک مفهوم کلی و عام است که بر مصادیق گوناگون اطلاق شده است.

تعاریف عرفا نیز از عرفان متنوع است زیرا عرفا در تعریف عرفان و مسائل مربوط به آن هما نند توحید، فنا، عشق، محبت، فقر، اخلاص و رضا، در مواردی، موقعیت خاصّ مخاطب را در نظر گرفته است.

عرفان عبارت است از علم به حضرت حقّ سبحانه، از حیث اسماء و صفات و مظاهر آن، و علم به احوال مبدا و معاد و به حقایق عام و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حقّ تعالی است.

در تعریف و تشخیص عرفان باید به دو جنبه توجه داشته باشیم یکی مذهب و اعمال مذهبی و دیگر فلسفه و مکاتب فکری، به این معنی که عرفا را، به لحاظی، از عابدان و زاهدان دینی تشخیص دهیم.

لازمه عرفان زهد و عبادت است اما لازمه زهد و عبادت، همیشه عرفان نیست.

نخستین دو راهه ای که عارف از زاهد و عابد، جدا میشود؛ دوراهه ظاهر و باطن است. مسأله توجه باطنی انسان به (غیب) و جهان قدس و جبروت (یعنی باطن جهان) مطرح است قلمرو عرفان آغاز می گردد.

عرفان در مقایسه با مکتبهای فکری دیگر از جمله با متکلمین که جماعتی از محققین هستند، که درعین قبول ارزش و اعتبار عقل و استدلال با شرایط و خصوصیات زیر از گروههای دیگر جدا می شوند:

اولاً- در روش کلامی سیر عقل را به همراهی شرع مقید می سازند.

ثانیاً- هدف کلام اثبات عقاید دینی است، به همین دلیل است که کلام را (علم اصول دین) میگویند.

ثالثاً- در استدلال کلامی علاوه بر مبادی عقلی از قبیل: هوویت و اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین؛ و بر مبادی دیگری همانند حسن و قبح عقلی یا شرعی هم تکیه میشود.

فلاسفه مشاء - کسانی که استدلال عقلی را شایسته درک حقایق جهان دانسته و به کفایت عقل در تلاش برای نیل به حقیقت هستی باور داشته، و آن را در این تلاش از هرگونه وابستگی به منابع دیگر از قبیل وحی، ایمان و اشراق درونی بی نیاز می دانند.

فلاسفه اشراق - کسانی که علاوه بر استدلال عقلی بر دریافت های باطنی و ذوقی حاصل از سلوک معنوی و مجاهدت درونی تکیه داشته و عقل و اندیشه را بدون سوانح نوری و اشراقات باطنی برای درک همه حقایق جهان هستی کافی می دانند.

عرفا و صوفیه - کسانی که در نیل به حقیقت جهان نه بر عقل و استدلال، بلکه بر سیر سلوک و ریاضت و مجاهده و اشراق و مکاشفه متکی بوده، و هدف آنان به جای درک و فهم حقایق، وصول و اتحاد و فنا در حقیقت است.

در این مکتب بینش بر دانش، و درون بر برون، و حال بر قال، ترجیح و تقدّم دارد. و یکی از مراتبی که عارف را به حقیقت نزدیک و او را به سوی الی الله، سوق می دهد، عشق به معبود خویش است. در مورد عرفان شاعر و عارف ایل قشقائی (میرزا مآذون) برای روشن شدن مبحث عشق، شدت و مراتب عشق و تأثیر عشق مجازی در اساطیری مثل لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین را باگوش ترکی بیان کرده است :

مجنون عشقی مست و مستان

اولمازدی عالمه، داستان

لیلی کیمین شوخ و مستان

بدن مخمل، اولما سایدی

چیخمازدی، فرهاد توتونی

سومزدی، عشقی اوتونی

او قازمازدی بیستونی

شیرین اول، اولماسایدی

«در این قسمت شاعر تأکید فراوان روی عشق دارد و اظهار می دارد، اگر عشق لیلی در ذهن مجنون تداعی پیدا نمی کرد، اسطوره لیلی و مجنونی مطرح نمی گشت، و باز داستان حزن انگیز فرهاد و شیرین را مثال می زند، و ابراز می دارد، اگر عشق شیرین در فرهاد پدیدار نمی گشت، و از آتش عشق ذوقی شیرین، کوه بیستون کنده نمی شد»

عارف ایل بر این باور است، انسان برای رسیدن به مقصود، پروانه وار خود را بر آتش میزند و در طلب معشوق بلای عشق را با (بلی) بر جان می خورد. نه حال، بل آن روز که بار امانت (انعرضا الامانه) را انسان بر دوش کشیده آری در این مرحله عارف ما صاحب چشم دل گشته،

معرفت می یابد، مهیا می شود که هر لحظه صد جان نثار معشوق «الست برتکم» نماید. ولی خود را در این وادی تنها می یابد، و حیرت وجودش را فرا می گیرد، و در اشعارش می فرماید :

وادی محنت ده من اولدوم مجنون
کیمه دیم، بو دیوانه درد می

«در وادی محنت من مثل مجنون عاشق شده، و از تعقل خارج گشته، و به مرحله حیرت رسیدم، مرحله حیرت که یکی از مراحل و مراتب عرفان در سیر وسلوک است، و شاعر با درماندگی اظهار عجز می کند، و ابراز می دارد، به چه کسی این درد خانمان سوز رایبان کنم؟»

بالاخره عاشق چه در عشق مجازی و چه در عشق حقیقی کارش سوختن و در راه معشوق فنا شدن است، باز می فرماید :

عاشق اولان گَرک یانا
یانا، جان وئره جانانا

«کسی که عاشق حق شد، باید به فنا برسد، از جسم ظاهر خارج و جان او به جانان متصل گردد.»

به قول مولانا :

عاشقی گرزین سر وگر زآن سراسر است
عاقبت، ما را بدان سر رهبر است

اما مآذون به مصداق (المجاز قنطرة الحقیقه) در جویبار زلال حریم تن می شوید، تا همه جان شود و به حرم وجودی حق رود، و با نردبان معرفت به آستان حقیقت رسد. در مکتب عشق او چون برف در مقابل آفتاب تموز ذوب می شود، تا به مراحل استادی و کمال برسد.

آن جا که می فرماید :

ائندی چوخ کیمسه لر تقلید عشقی
آنگلایوب بیلمه دی تمهید عشقی

منه چالان گوندن خورشید عشقی
گون به گون اری یم داغلار قاریام

«کسان زیادی سعی و تلاش نمودند، تا برای رسیدن به حق راه روش عشق حقیقی را سر لوحه قرار دهند، سر انجام فهمیدند، که تمهید عشق را درک نکرده اند، شاعر سرانجام اعتراف می کند، که بعلت درک تمهید عشق حقیقی با طلوع خورشید عشق مثل برف در تموز روز به روز آب شده و به تحلیل رفته، منظور از آب شدن فنا فی الله است.»

در خاتمه میرزا مآذون شاعر قشائی باز می فرماید :

مآذونی نو آموز بیلمه یسی ناشی

بو صنفی استاد، کهنه کارویام

« و مأذون عارف برجسته ایل قشقائی در ابیات فوق خود را ناشی در مورد عرفان نمی داند، بلکه ادعای پیر مرشد و استاد کهنه کار را دارد. »

او با سیر در آفاق و انفس و تفحص در احوال بزرگان طریقت برای حصول مراتب عرفانی اشعار زیادی سروده است از جمله: دردیمی یا (هجرا نندن باغروم اولدی قان) و (دئمگ اولماز، هر نادانا، دردیمی) را در رابطه با عشق حقیقی سروده است. زیرا به قول حافظ:

ملامت گرچه دریا بد میان عاشق و معشوق

بیند چشم نابینا، خصوص اسرار پنهانی

در اینجا معرفت غیرت عشق نصیبش می گردد، و دیگر وجود هر موجود غریبه ای را در حریم عشق خود بیگانه می داند و نمی تواند رازورمز درونی خویش را پیش نا اهلان و بیگانگان ابراز نماید، چونکه:

خلوت دل نیست، جای صحبت اغیار، این درد نهاد را مشتعل ساخته، چون مولانا می فرماید:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم، شرح درد اشتیاق

مأذون باز فریاد جانسوز سر میدهد:

سرسوزوم خیلی دیرسرداش بولونسا

بیر اهل درد، رند و قلاش بولونسا

بیر اوره گی یانان، یولداس بولونسا

یارا دیه، یا نا یانا در دیمیی

« اسرار زیادی دارم، که اجازه بیان آنرا به هرکسی راندارم مگر انسان سرنگهدار و اهل درد و رند و بی ریا، و دوست دلسوز برایم پیدا شود، تراز درونی مرا به محبوبم با سوز دل، بیان کند »

اما عشق دردی است که طبیبان ناشی از عهده علاج آن بر نیابند، (علت عاشق ز علتها جداست) چونکه برای درمان این درد، مرشد کهنه کاری را می طلبد که خودرا رازورمز این درد ها را کشیده باشد.

درد حافظ:

محرم راز دل شیدای خود

کس نمی بینم ز خاص و عام را

با دل آرامی مرا خاطر خوش است

کز دلم یکباره برد، آرام را

مأذون پس از معرفت کامل، به حضرت حق به تمام تعلقات دنیوی و نیازمندیهای مادی پشت پا می زند و به استغنا از غیر حق می رسد. آنگاه پرتو جمال حق در نهاد ناآرام و دل شوریده او می تابد و چون از غیر کاملاً عاری و خالی گشته است، رمز وحدت وجودی را با تار دل در درون خویش زمزمه می کند. چون از قیود مادی رها شده، و حجاب های ظلمانی و نورانی را می برد و همه چیز را مستهلک در دریای تجلی وحدت می بیند، و تنهادر ذات احدیت فنا می گردد، و در اشعارش اینچنین بیان می کند:

ساز ایچنده سس له نن، کیم دئییه ن کیم
دم، دمله نر دمی، دمه قویان، کیم

مأذون دئیربویان کیم دیـر اویان کیم
بویان اوزی اویان اوزی هایان وار

« آن نیروئی که ساز را به صدا در می آورد، و آن دمی که باعث صدای رسای ساز می شود از تجلی کیست؟ مأذون، باز اظهار می دارد نی ونی زن و نوای دل انگیز نی و دمی که بر نی نواخته می شود، همه از ظهورات و تجلی اوست، و هر چیزی غیر از او باشد، فناست و همه چیز را در تجلی وحدت می بیند. »

پروانه یــــم یار اوزون ده چراغا
جانپتن آلوی در داهــــی هچ

اودر این اشعار خود را منسوب به پروانه ای که در کنار نورانیت تجلی بخش هستی به مرحله فنا رسیده، که این مرحله امتیازی است بزرگ، که پس از طی چند مرحله نصیب دل سوخته سالک می گردد. اما جوشش و غلیان ضمیرش هر لحظه مشتعل گشته، چون شمع می سوزد و اشک می ریزد. زیرا، به مثل شمع زبانش بریده، نمی تواند افشای راز کند، فقط با اشک لهیب این سوزش را آرامش می بخشد.

قایورام جنون اونی، بتا اوزوم، معمار اوزوم
ایچره م عرفان می ینی می اوزوم میگسار اوزوم

بیجا گوز یاشونی سیلمم
مصلحت دیر چاره قیلیم

بلی، مصلحت نیست، که از پرده برون افتد راز، و شاعر بنا دارد، که خانقاهی و با معماری وبتائی خود بسازد، و در خانقاه که به خانه جنون منسوب کرده می عرفان بنوشد و به وصال حضرت حق بعداز سکر و صحو برسد. چون، این رمز عرفانی است و آنگاه که عارف به این مرحله رسید و تجلی وحدت در کثرت و کثرت را مستهلک در دریای وجود دید، افشای راز کند چون افشای راز در قاموس عرفا گناه نابخشودنی است.
زیرا:

گفت، آن یار کزو گشت، سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

در اینجاست، که احساس برتر به او دست میدهد، و معشوق را در کنار خود احساس می کند.

او که شوق جانانی وار
جانانه جلوه سی جانند

وجودوندا نشانه وار
سوموگده، ایلیگده قاندا

معشوق حور اولور یا بشر

یا زهره یاشمس وقمر...

منم معشوقوم مختصر

نه یئرده نه آستما ندا

گون بگون حسنی موزونتر

دمادم من جگر خونتر

«او که شوق و جلوهٔ جانان را دارد، در وجود او از جمله در استخوان و در نخاع و در خون خویش، نشانی از وجود حق هست، مشاهده می کند، آن حقی که معشوقش یا حور باشد یا بشر یا زهره باشد ویا شمس وقمر و او در تعیین ورسیدن به جایگاه حق می گوید: به اختصار بگویم، معشوق من نه در زمین است، نه در آسمان، بلکه از رگ گردن به من نزدیک تر است.»
بالاخره رمز مفهوم عرفانی (نحن اقرب الیکم من حبل الوریذ) را شاعر عارف قشقائی دریافته گوید:
چنانکه مشهور است، تنها دل آگاه عارف، جایگاه معرفت عشق حقیقی حضرت حق است. ولی این همان باور مشهور عرفانی است، که با این تجلی گوئی پرده از مه چیز برای عارف برداشته می شود، و یگر مجهولی برای دل و جان آگاه او اقی نمی ماند. پس دل گنجینه اسرار حق است و آنگه اسرار حق در وجودش جمع است جهانی است بی بدیل: (جهان انسان شد وانسان جهانی) چنانکه آن شاه (لو کشف) فرماید:
اتزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالما لاکبر

ولی این حضور، فغان و غوغائی در دل شوریدهٔ عارف ایل پیا می کند، که سر از پا نمی شناسد. چون رفتاری دگر دارد، آماج لوم او قرار می گیرد و ملامتی می شود، در جوابشان گوید:
من گلدیم گویردم گلزار عشقی
گلمه دیسم باغلا یام بازار عشقی

دئیه بین او که اندر انکار عشقی

پس بیزی جوشدوران زیر و بم نه دیر

« من که به این دنیا نیامده ام که گلزار عشق را برویانم، و یا اینکه بازار عشق را ببندم، و به کسانی که عشق را انکار می کنند، از آنها سؤال کنید، پس چه چیزی هست، که مارا به جوش و خروش در می آورد ؟ »

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان ودر غوغا است

(حافظ)

اما زبان حال مولانا در این شور:

این خانه که پیوسته در او بانک چغا نه است

ازخواجه بپرسد که این خانه چه خانه است؟

این صورت بت چیست؟ اگر خانه کعبه است

وین نور خدا چیست؟ اگر دیر مغانه است

گنجی است در این خانه که در کون نگنجد
این خانه و این خواجه همه فعل و بهانه است

(مولانا)

و سرانجام مظلوم بر ظرف غالب می گردد، و عارف رازدار را وادار به ابراز ما فی الضمیر می نماید. می‌آذون میفرماید:
کون و مکانی گزمیشم
دوست ایچون باغروم ازمیشم

من بینوا بیلزمیشم
دل اوزم—م دلداری اوزم

« کون و مکان را جهت پیدا کردن دوست با خون جگری و زحمت ورنج فراوان گشته ام، ولی من بینوا آگاه نبوده ام تجلی حضرت حق و وجود او در دل و دلداری من هست، که احتمالاً اشاره به انا الحق منصور حلاج دارد. »
اماسخن صاحب‌دلان :

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

ای قوم به حج رفته کجائید؟ کجائید؟
معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار

(حافظ)

در رابطه با تطبیق نظریه توحیدی و جایگاه حضرت حق در قلب مؤمن، یکی از بایزیدبسطامی که یکی از عرفای اسلام بود می پرسد :

چرا سفر نمی کنی؟ گفت دوست در دل ما مقیم است به سفر چه حالت؟ اما عارف دل سوخته ایل در وادی تجرید و توحید چنان مستغرق ذات حق می گردد که از تمام هستی و کاینات غافل گشته، فراموش می کند که هست یا نیست. مآذون که حیرت وجودش افزونتر گشته بازبانی ملامتی چنین می سراید :
دَلْبَرِ بِنَلْه بَیْزْدَنْ اَپاروب آرام
بیلمه نم دل دیر دل آرام نه دیر؟

(میرزا مآذون)

«مأذون شاعر و عارف ایل قشقایى در وادى حیرت آنچنان غرق می شود، که اظهار عجز می نماید و می فرماید : در وادى حیرت، سردرگمى آنچنان آرامش را از من گرفته، که نمى دانم دل و دل آرا م چیست؟ که ببقارارى در وجود من مستولى گشته، و آرامش روحى را از من گرفته است.»

باز از زبان عارف دیگر يعنى بابا طاهر، مطالب فوق اینچنین بیان می گردد.

اگه دل و دلبره، دلبر کومه؟

اگه دلبر دله، دل را چه نومه !

دل ودلبر به هم آمیته و ینم
نزونم دل کدوم، دلبر کومه ؟

(باباطاهر)

«مأذون باز بر می گردد و خود وجودى انسان را به نمایش می گذارد، و اظهار می دارد که : نمى دانم چه هستم و از ازل چه بوده ام ؟ یا اینکه در طى مراحل تکاملی چگونه باید باشم؟ تا از این حالت سر در گمى نجات پیدا کنم.» و مأذون به مر حله حیرت در سیر سلوک در اشعار زیر اشاره کرده است.

بیلّم نه یم یا نه ایدم ازلدن
یا نه اولاسویام چیخّم بو حا لدان
(میرزا مأذون)

روزها فکرمن این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام ؟ آمدنم بهر چه بود؟
به کجا میروم ؟ آخر نمایی وطنم
(مولانا)

شاعر قشقایى در مورد سیر حرکت جوهرى و تکامل انسان را مطرح می کند:

چگیب گتیر دیلر نینچه محل دن
هیچ بیلمدیم مطلب نه دیر کام نه دیر؟
(میرزا مأذون)

رهرو منزل عشقیسم در سرحد عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

(حافظ)

مأذون در ابیات زیر مسئولیت آمدن انسان در عالم ناسوت را به طور معجزه آسا و مختصر بیان می کند :

من گلمدیسم ناقل اولام یاوه گو
من گلمیشم تشخیص وئرم مو به مو ۶

تا جان واروم دوست کویندا چکم هو
دئیه م دیرلیگ نه دیر ننگ نام نه دیر

(میرزا مآذون)

«بلی! مآذون در اشعار فوق به این نتیجه می‌رسد، که آمدنش و آفریده شدنش در این دنیا برای یاهه گویی نبوده بلکه آمده است، برای شناخت حق و حقیقت یعنی رسیدن به مرحله حق‌الیقین آخرین مرحله شناخت، که مستلزم گذراندن مرحله علم‌الیقین و عین‌الیقین است، که از طریق کشش و کوشش بدست می‌آید، بدست آورد و به شناخت حقیقی برسد و اندیشه ویژه ای دارد، در جهت شناخت و اندیشه ای که در کلام او همواره انسان را به ماوراء انسان مربوط می‌کند. که بعد مآذون ادعان میدارد که در این مرحله، هرچه جان در توان دارم، در کوی دوست باید هو بکشم، تا بگویم زندگی حقیقی چیست؟ و تفاوت آن با زندگی ننگین در چه هست.»

از نام، چه پرسید مرا ننگ ز نام است
وز ننگ نگوئید، مرا نام ننگ است

۲-۱-۲: اصول اساسی عرفان

الف- وحدت (unity) یا واحد (one)

هستی حقیقت واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از هرگونه تفرقه و کثرتی منزله است، و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است، و این کثرت‌ها حقیقی نیستند، بلکه ظاهری و خیالی هستند.

جناب حضرت حق را دوئی نیست
در آن حضرت من و ماتوئی نیست

من وما و تو و هست یک چیز

که در (وحدت) نباشد هیچ چیز

(ب)- شهود

عرفا در عین قبول عدم رسمی و ظاهری اقرار به ارزش و اعتبار عقل و استدلال بر اصالت ارتباط حضوری تأکید داشته و عدم حاصل از مکاشفات و مشاهدات را بر نتایج حاصل از براهین عقلی ترجیح میدهند.

ج- فنا

یکی از اساسی‌ترین مسائل عرفان اسلامی و عرفان‌های اقوام و ادیان‌های مختلف مسأله (فنا) است اصولاً فرق عارف و عالم در آن است که هدف عارف فنا در حقیقت است. که مولوی میگوید:

هیچ کس را تا نگردد فنا

نیست ره در بارگه کبریا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست

لیک در اول فنا اندر فناست

یک عارف در اثر سیرسلوک و مجاهده از مرز حدود و قیود شخصی گذشته به حقیقت مطلق و نامحدود واصل شده و با آن متحد گشته و سرانجام در آن‌ها می‌گردد.

«سلوک مولانا طریقت را از شریعت جدا نمی‌ساخت، وبدون التزام شریعت نیل به حقیقت را که هدف سلوک است ممکن نمی‌شمرد.»

در عین حال وی شریعت را همچون شمع میدانست که راه پر پیچ و خم و تاریک و باریک طریقت را جز به نور آن نمی توان طی کرد، اما اگر انسان قدم در این راه نمی نهاد و به طی کردنش نمی پرداخت مجرد تحصیل شمع برایش موجب نیل به مقصد نمی شد. «(زرین کوب، بی تا: ۲۷)

۲-۲: تأثیر آیات قرآنی، در اشعار عرفانی میرزا مآذون قشقائی:

به طور کلی مآذون اکثر اشعار عرفانی خویش را به استناد آیه های قرآنی سروده است و با آیات الهی کلام خویش را آراسته و چه آنجا که مضامین و مفاهیم عرفانی جانمایه سخنش می شود، و سر مشق عشق الهی را از آن زمانی می گیرد، که طبل «الستُ بِرَبِّکُمْ و قالو بلی» در صحنه گیتی نواخته می شود، و هر از گاهی که در وصف حضرت حق درمانده می شده است فریاد، «ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتَکَ» را برمیداشته، و چنان با آیه های قرآن در اشعارش به تأدیب و ارشاد مردم ایل قشقائی بر می داشته که قرن هاست که مردمان بیابانگرد ایل به اشعار وی تمسک می جویند، و یاد عارف بزرگ ایل را سینه به سینه در اذهان نگه می دارند. میرزا مآذون چون جد اعلائی خویش «حضرت آدم» به الست بریکم پاسخ مثبت می دهد و با احساس بار امانت بر دریای عشق همت می گمارد، البته گاهی بر نیای خویش معترض است، که چرا این «ظلوماً جهولاً» را بدون تحقیق با چنین تعهدی پذیرفته است؟ یعنی آنگاه که امانت را برآسمانها و زمین و کوها عرضه کردند چون برق از آن فرار کرد ند. «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال، فابین ان یحملنها و . . . ، انه کان ظلوماً جهولاً (احزاب: ۷۲)» و سر انجام پس از عهد و اقرار به فیض الهی می رسد و به شکرانه پروردگار می سراید:

شکر حمدی اولسون یارادان تاری

فیض پروردگاروما ائتیشدیم

من عهد ائتدیم دلبر وئردی اقراری

اوز عهدیمه، اقرارروما ائتیشدیم

صبر ازل تلخ اولور عاقبتی شیرین

صبر ائيله دیم، صبر وئرنه آفرین

بی سبب اولماموش سوزلریم شیرین

شوخی شیرین، گفتاروما ائتیشدیم

در این قسمت تعدادی از ابیات ماندگار ایل قشقائی که بر هرکدام از آن ابیات استناد آیه قرآنی آورده شده تا مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

بو تخت و بو تاجه تبارک الله

بیری والنجم ، بیری قل کفی بالله ۲

(تبارک الله بر این تخت و تاج که یکی و النجم و دیگری قل کفی بالله است)

موسا طوردا، کلیسا ده روح الله ۳

میندی گندی ما سوايه محمد ۴

(موسی در طور و روح الله در کلیسا بود که محمد (ص) سوار (براق) شد و به ماسوی (معراج) رفت.

بیر معجزی شق القمر آیتین

چکدی بورماقونی، آیه محمد ۵

(یکی از معجزات او آیت شق القمر بود که محمد انگشتش را به ماه کشید (ماه دو نیمه شد.)
من گلمه دم بو دنیایی او ادم

عد منن گلمیشم الاسوم عد م ۶

(من نیامدم که این دنیا را خانه (خود) سازم، از عدم آمده ام و با ید عدم گردم.)

الست ربکم طبلن چالان دا

دوست ودشمن امتحانی قیلنده

دوست سؤال ادنده جواب آاندا

بیان اادم عشق آدونی داهی هچ ۷

(زمانی که طبل الست ربکم کوبیده می شود و دوست ودشمن امتحان می دهند. و زمانی که دوست سؤال میکند و جواب می
خواهد من چیزی جز نام عشق نداشتم که به او جواب دهم.)

هر کیم ادر بش وقت کعبه یه سجود ۸

دم بدم عاشقنگ قبله گا هی سن

(هر کسی (شبانه روز) پنج وقت به کعبه سجود می کند و هر لحظه قبله گاه عاشق تویی.)

کیمیا گر گورگ چکه درد سر ۹

ابله تاپار بی مرارت گنج زر

(کیمیا گر باید درد سر بکشد و ابله، بی مرارت گنج زر پیدا می کند.)

هنوز قور خماز ملامتدن زلیخا

هنوز یوسف زلیخادان گریز پا ۱۰

(هنوز زلیخا از ملامت نمی ترسد و هنوز یوسف از زلیخا گریز پا است.)

شیرین زبا نوم فصیح سن

اولی درلدن مسیح سن

(تو شیرین زبان و فصیح من و مسیح مرده زنده کننده ای.)

مادون دسه شوخ گوز لده وفا وار

اینانما یونگ شاعر سوزی یالان در ۲

(اگر مادون گوید که زیبا روی شوخ وفا دارد باور نکنید زیرا سخن شاعر دروغ است.)

أمنه مندَن یخین تر

من آنگلامام هانسی یاندا ۳

(او از من به من نزدیکتر است ولی من نمی دانم کجاست ؟)

اوزونگ شعله چکب طعن ادر ماها

آشکارا گورینور شمس والضحّا ۴

(چهره ات شعله می کشد و به ماه طعنه می زند و آشکارا شمس والضحی دیده می شود.)
سبز بشیوز، من سیّد مستحق

مأذون قسمت در، بشدن بیریزه

(شما پنج نفر هستید و من سیّد مستحق، یکی از شما پنج نفر برحسب خمس قسمت مأذون هستید.)
هاروت و ماروت در بابل چاهوندا

آسولی روسیاه، حق در گاهوندا۶

(هاروت و ماروت در چاه بابل آویزان و روسیاه درگاه حقند.)

الخانی اولماسون دولتسه مغرور

قارونی یر اوتدی سلیمانی مور۷

(ایلخانی مغرور دولت و حکومت نشود، زیرا زمین قارون را و مور سلیمان را خورد)

ساقی سلسبیل، شراباً طهور۸

ورسین قسمتیگی امیخانادان

(ساقی سلسبیل به تو از آن شراباً طهور آن میخانه قسمت دهد.)

گنج حسنونگ زکاتی۹

ور بوندارا کویلومه

(زکات گنج حسن خود را به این دل ندار (فقیر) من ده.)

نوح صاحب کشتی در، سن دلدل سوار

محمد معراجدا، سن شیر رهدار

(نوح صاحب کشتی و توعلی دلدل سواری، محمد در معراج و توای علی شیر رهدار هستی.)

یاداشت معجزید بیضا در آستین

زو لشکر فراغنه و ساحران شکست

۷/۱۰۸- وَتَزَعُ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ

برپاست تا سرادق این نیلگون حباب

بر جاست تا سریر زمین بر فراز آب

۱۱/۷- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

بگذشت عهد فرقت کنعانیان بیاغ

کاین دم بشیر آید و پیراهن آورد

۱۲/۹۶- فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

حبیب من طبیب من دواى من غذای من
حبیب من طبیب من دواى من غذای من

۲۷/۶۲- اَمَّنْ يُحِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَغَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ
ای لب ت سرچشمه عیناً تسمی سلسبیل
سلسبیلت خضر را برچشمه حیوان دلیل

۷۶/۱۸- عیناً فیها تُسمی سلسبیلأ
بنوبت بود این سپنجی سرای
بنوبت بود این سپنجی سرای

۳/۲۶- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ تُعْزِمُنْ تَشَاءُ وَ تَدْلُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرُ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

نه مرتد به امر بشیر و نذیر
نه مرتد به امر بشیر و نذیر

۳۳/۴۵- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا
یدالله فوق از چه شد زیر دست
که روباه دست غضنفر ببست

۴۸/۱۰- إِنَ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
که فتح از جهاندار داور بود
نه اندر فزونی لشکر بود

۶۱/۱۳- نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرٌ الْمُؤْمِنِينَ
یکی کردش از زیر قرآن برون
یکی خواند انا فتحنا فنون

۴۸/۱- اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا
یکی ریخت بر روی مجمر سپند
یکی ان یکادش بخواندی بلند

۶۸/۵۱- وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
که چون عرصه شد تنگ بر مرد یل
فلا ملجأ لخلق آلی الجبل

۹/۱۱۸- أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ
می لعلگون نهی پیغمبر است
دل آزاری خلق از و بدتر است

۲/۲۱۹- یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِتْمٌ كَبِيرٌ

بوگون لطف ادب قدرت کامله

که مریم اولوب روحدان حامله

۳/۴۷ قالَت رَبِّ آتِي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

از آن تیره شد چشمه آفتاب

بلرزید در دخمسه افراسیاب

۲-۳: تأثیر عرفان و ادبیات در فرهنگ ایل قشقایی:

هر قوم و قبیله و ملتی دارای فرهنگ و ادبیات خاص خود است، که آن فرهنگ و ادبیات مبین شادیها و غمها، دردها، درمانها، قصه ها و سرگذشتها و پیروزیها و کامیابیها و ناکامیهای آن قوم و ملت به شمار می رود. هر زمان که ادب و فرهنگ از قومی گرفته شد و یا فرهنگ و ادب قومی در فرهنگهای دیگر مستهلک گردید و اصالت خود را از دست داد، بدون شک همان موقع زمان انقراض آن قوم فرا رسیده است. (شهباز، ۱۳۶۷: ۱، ۱)

به طور کلی معلوم نیست از چه زمانی عرفان اسلامی و تعلیم و تعلم علوم مختلف بویژه عرفان در ایل قشقایی رایج شده است، آنچه مسلم است یکی از دانشمندان ایل که از طایفه بیات و معاصر با ظهور پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) بوده، و خدمت حضرت رسول میرسد و چون فرد عارف مسلک بوده و از طریق حق تعالی الهامات غیبی بوی می رسیده، بعد از ملاقات با پیامبر برحق خدا دین اسلام را بدون چون چرا می پذیرد و بدنبال مسلمان شدن وی ترکان دین خدا را می پذیرند و به سفارش آن عارف یعنی دده قورقود ترکان قشقایی به دین اسلام رو می آورند، آنچه مسلم است این است که قبل از ظهور دین اسلام یگانه پرستی و دین توحید و خداخواهی در بین ترکان وجود داشته، و به احتمال قوی قبل از اسلام آنان به دین زرتشتی اعتقاد داشته اند، چراکه به دو اصل متضاد نور و ظلمت در مراسمهای کهن آنان که از طریق روشن نمودن آتش به نمایش می گذارند پیداست، از جمله در جشنهای عروسی آنان مرسوم بود که در یک فضای باز و وسیع سنگ چینی به شکل استوانه به طول حدود یک متر و نیم درست کرده و در وسط سنگ چین آتش روشن می کردند، تا نمایش نور و ظلمت و حق و باطل را در مدعوین تداومی کنند، باز عروس را موقع ترک منزل پدر او را بدور اجاق می گردانند و عروس در آخرین بار اجاق پدر را می بوسد و راهی منزل داماد می شود، و دیگر مراسمی از جمله چله بدر و گسه گلین که برگرفته از مذهب زرتشتی بوده که در بین قبایل ایل به یادگار مانده است.

قبل از عصر مآذون یکی دیگر از عارفان ایل امیر قاضی شاهیلو هم عصر شاه اسماعیل صفوی که کمک زیادی در جهت استیلای مذهب شیعه در ایران کرده است، آنچه که مبرهن است قبل از مآذون آموزش و تعلیم و تعلم وجود داشته و به طوری که مآذون یکی از دانش آموختگان این دیار است.

ارتباط قشقاییان قبل از عصر مآذون با برخی از خاندانهای ادب پرور خطه فارس چون خاندان وصال شیرازی در ترقی ادب و فرهنگ ایل نیز مؤثر بوده است.

کتابهای زیادی معمولاً در مکتب خانه های قدیم که به صورت سیار و همراه با ایل بوده تدریس می شده است، از جمله: قرآن، اشعار دست نویس شعرای ایل و شاهنامه، خسروشیرین، لیلی مجنون، گلستان و بوستان، غزلیات سعدی و حافظ و کتابهای حماسی چون امیر ارسلان و رستم نامه، حیدر بگ، کور اوغلو و دیگر کتابهایی از جمله مرثیه خوانی، صلوات نامه، ترسل، فلک ناز و خورشید آفرین، عبدالعلی ترک و نصاب الصبیان بوده است.

نخستین منبعی که در باره شعرای ایل قشقائی نام برده شده، فارسنامه ناصری است، که اولین شاعر ایل قشقائی را میرزا محمد متخلص به نثار میدانند که در سال ۱۲۶۲ هـ.ق در شیراز متولد شده است، باز در فارسنامه ناصری از شاعری به نام علی اکبرنفر متخلص به انجم نامی به میان آورده که در سال ۱۲۶۹ هـ.ق وفات می یابد.

یکی دیگر از شعرای ایل که قبل از مآذون اشعار ترکی می سروده غول اُرچ می باشد، و برخی از شعرا مثل حسینعلی بگ بیات و استاد محمد ابراهیم، و یوسفعلی بگ قره قانلو هم عصر با مآذون بوده اند. (شهباز، ۱۳۶۷: ۱، ۵۵)

در هر صورت در بین شاعران ایل مآذون در شعر و شاعری و اشعار عرفانی و ادب پروری نقش به سزائی داشته که در حقیقت واسطه العقد شعرای قشقائی است.

وجود چنین شاعری در جامعه ایلی که اکثراً در کوه ودشت بسر می برد، و امکانات مطالعه و تحصیل خیلی محدود و امید دسترسی به کتابهای مختلف ناچیزوزندگی در جامعه بسته ایلی و چادر نشینی که حتی تلقی آنها از وطن به مسیر ایل محدود می شده، شگفتی بزرگی بوده است.

اندکی بعد از مآذون شعر و شاعری و ارتباط فرهنگی بین ایل محدود می گردد.

تا اینکه یکی از خادمین عصر حاضر ایل به نام محمد بهمن بیگی تعلیم و تعلم را به سبک مدرن و با ایجاد مدارس عشایری در ایل آغاز، و ریشه بی سوادی را در میان ایل می خشکاند.

۲-۴: اشعار عرفانی در ایل قشقائی

مردم ایل قشقائی عموماً متدین به دین مبین اسلام و مذهبشان شیعه اثنی اشری است. زبان مردم ایل شعبه ای از زبان ترکی است که به زبان ترکی آذری شباهت نزدیک دارد.

در بعضی موارد چنان مشابهت و وجه اشتراک نزدیک میان زبان آذری و زبان ایل قشقائی و زندگی مردم این دو قوم، در فرهنگ و آداب و رسوم و در جهات گوناگون زندگانی وجود دارد که هرگونه شبهه در این مورد که ایل قشقائی از آذربایجان به جنوب آمده و یا لااقل قبل از آمدن به این دیار زمانهای طولانی در آذربایجان بوده و سپس از آن خطه به این نواحی کوچیده یا کوچانیده شده اند، از میان می رود.

موارد زیر گواه این ادعا است:

۱- داستان حماسی کور اُغلی که یک داستان آذری است، بقدری در ایل قشقائی شناخته شده است، که انگار از خود آنهاست. این داستان بر ادبیات ایل نیز تأثیر گذارده است. مآذون شاعر نامی و عرفانی در آنجا که میخواهد، مردان ایل را به دلآوری و مردانگی تهیج کند، میگوید:

«کور اُغلو دان تعلیم گوتور قلیچ چال» (تعلیمات و فنون رزمی را از کور اُغلو یاد بگیر و آماده جنگ با دشمن خود شو)

۲- اشعار شاه اسماعیل صفوی متخلص به شاه ختا از زمانی بس دراز در ایل معروف بوده و مآذون در آن شیوه و قالب چند شعر دارد که در یکی از آنها میگوید:

«لسیدی شاه ختائی مآذونونگ دورانوندا
بو شعرنگ خطی اولوردیلیننگ تذکره سی»

(اگر شاه ختا در دوران مآذون زنده میشد شعرهای مآذون سرمشق و تذکره زبان شاه می شد.)

۳- سید ابوالقاسم قزاجه داغی یکی از شعرای آذری است اشعار دلنشین دارد که شعرهای وی در ایل وجود داشته هنوز هم از سینه به سینه از گذشتگان در ایل ماندگار شده است.

۴- داستان کرم واصلی دو عاشق دلباخته در ایل معروف خاص و عام بوده است. اینها دلایلی انکار ناپذیر که ثابت میکند، ایل قشقائی از سمت آذربایجان و با فرهنگ و ملیتی شبیه اقوام آذری بجنوب کشور سرازیر گشته است.

ایل قشقائی باچنین خصوصیات قومی و زبانی که بایجاز بآن اشاره شد، مانند دیگر اقوام وملل دارای فرهنگ و آداب رسوم و ادبیات مخصوص به خویش است که زندگانی مردم ایل با آنها بهم بر آمیخته است. در ایل قشقائی شعر و عرفان و سخن خوب مقام شایسته ای دارد.

با وجودیکه تا قبل از تأسیس آموزش عشایری و ایجاد مدارس سیّار در میان عشایر و ایلات اکثر مردم بخصوص طبقات فقیر از داشتن سواد کافی بی بهره بودند، ولی همان مردم کم سواد و بیسواد در حراست از فرهنگ و ادب قومی خویش، خصوصاً در حفظ سروده های شعرای خود همت شایان بخرج داده، در حالیکه سروده های شعرای ایل هیچگاه بصورت مدّون و کتاب چاپی در دسترس مردم قرار نداشته است.

با این وجود می بینیم که هرفردی از افراد ایل با شعروادب دمساز بوده شعرای ایل را میشناسد. وبزگداشت نام شعرا و سخن پردازان برای یک فرد ایلی گوئی یک وظیفه و تکلیف است. شاید بعضی ها تصورکنند که مردم ایل را با چنان زندگانی پر مشقت و خانه بدوشی با شعر و ادب و قول و عرفان و غزل سرکاری نیست.

شاید عده ای نتوانند باور کنند، در میان همان مردمی که در دامن کوهها و دشتهای دور از تجمّل و جلال زندگانی ساده بی آلاشی دارند، روزگار خود در سایه و پناه سیاه چادرهای خود میگذرانند و با انواع بدبختی ها و محرومیتها برای گذران عمر دایماً با آسمان وزمین و طبیعت سرکش جنوب مبارزه میکنند، نبوغ و استعدادهایی نهفته است.

که هزار چندی یکی آنها مانند چشمه ای فیاض غلیان کرده میجوشد و برمزرع دلها صفا و خرمی داده، گلها و شکوفه های دلپذیری بوجود میآورد. که از وزش طوفانهای تند حوادث پژمرده و پریپر نشده، آنقدر در دلها و جانها ریشه میدوانند که در برابر هیچ نیروئی نمی خشکند و برای همیشه زنده و شاداب میمانند.

اگر بنای موجودیت و بقای ایل قشقائی بر روی چند ستون استوار باشد، بی شک یکی از آن پایه های محکم شعر و ادب و بطور کلی سخن خوب و عرفانی است، که در زندگانی افراد ایل اثر فراوان دارد.

میتوان گفت که همیشه شعر و ادب و عرفان در میان مردم ایل از ارزش خاصی بر خوردار بوده است.

اگر شتربانان که در خارستانهای کویر جنوب کشور بچرای اشتران خود مشغولند شعری مناسب دل و حال خود زمزمه نکنند، زندگانی بر آنها خسته کننده میشود.

اگر شبانیکه پای پای بزغاله و برّه های خود راههای دور دراز از سرحد تا قشلاق و بالعکس می پیماید، از شاعران و عارفانی مثل میرزا مآذون و نعمت الله رحیمی و حسینعلی بگ بیات و غولرُج و استاد محمّد ابراهیم یادگیر شعرای ایل، بیتی زیبا با نوای نی بهم نیامیزد، زود خسته شده گله را رها خواهد کرد.

مدرک و سندی که روشن کند، کدام شاعر و عارف و چه کسی در ایل قشقائی نظم و شعرو مسائل عرفانی را بنا نهاده است وجود ندارد.

ولی همینقدر روشن است که شعرو مباحث عرفانی هم، با ایل وجود داشته واز هر کجا آمده اند، با خوشیها و غمهای ایل همسفر بوده اند.

اولین کسیکه بنام ادیب و شاعر قشقائی از او نام برده شده است، میرزا محمّد شاعر متخلّص به نثار است که در فارسنامه ناصری از وی چنین یاد شده است:

« ازدانشمندان ایل قشقائی است مجمع آداب و مقبول قلوب اولی الالباب ادیب میرزا محمّد شاعر نثار ولد الصّدق مقتدای اصحاب زینت مسجد و محراب ملاً علی بابا ولد ملاً حسینقلی خلف ملاً صید علی از تیره چتراز ایل قشقائی آمده است.»

این چند بیت از اوست:

پری رخان چو به عشاق خود ناز کنند

سخت از سخن وصل احتراز کنند

بجان دوست که خوش دولتی است آنکه دو دوست

بهم نشستته گهی ناز و گه نیاز کنند

حذرکن از خم گیسویش ای کبوتردل
که آن دوزاغ سیه صید شاهباز کنند

این عارف شعربزیان ترکی یا سروده است، یا سروده و باقی نمانده است. تا اینکه غول اُرْج در زمان ایلخانگری پسران جانی خان قشقائی که زندگانی او را بین سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۲۶۰ هجری قمری میتوان حدس زد. اشعاری عرفانی بزبان ترکی سروده است. از وی چند قطعه شعر باقی مانده است که در کتاب قشقائی شعری یا آثارشعرای قشقائی از شهباز شهبازی که در کتاب دوم آن مجموعه نوشته شده است. شاید همزمان او خسرو بگ که قره قانلو و قنبری نامی در ایل بسرودن شعر پرداخته اند. بعد از اینان، مأذون نامدارترین شاعر در ایل ظهور میکند. هم عصر او بتفاوت سنی استاد و شاگردی یوسفعلی بگ قره قانلو متخلص به یوسف خسرو و استاد محمد ابراهیم و حسنعلی بگ بیات به شعر و ادب در ایل رونق و وسعت میدهند. مقبره یوسفعلی بگ در جنوب، شهر دهقان اصفهان در روی کوه بزرگی خوش آب هوا قرار گرفته است. آثار هیچیک از شعرای قشقائی تاکنون تدوین و چاپ نشده است. اشعارسرایندگان ایل وسیله دو عالم باقی مانده است. یکی محفوظات ذهنی مشتاقان و علاقمندان که بهترین گنجینه ها هستند. و دیگری دفترچه های دست نوشته که از ده بیست صفحه تا پنجاه شصت صفحه در اختیار صاحبان ذوق و افراد با سواد قرار دارد. در اینجا یاد آوری یک نکته ضروری است و آن اینکه در عشایر و ایلات کوچنده نگاهداری اسناد کاغذی خصوصاً کتاب بالاخص در خانواده های کم بضاعت که دارای جعبه و خورجینهای مخصوص حفاظت کتاب نمیباشند بسیار دشوار است. اگر جلد و صفحات کتاب از فولاد هم باشد، در یک خانواده کوچنده در مدت کوتاهی ورق ورق گشته هر ورقش چندین پاره میشود. همین امر سبب شده که آثار ارزنده زیادی و کتابهای گران بهائی از میان برود. کسانی که توانسته اند در ته جعبه ای و یا خورجینهای مادرانشان کتاب و دفترچه ای نگاه دارند معجزه کرده اند. اکنون که بیاری خداوند متعال و با تشویق ترغیبهای بیدریغ و امید بخش مردم ایل برای اولین بار به نیت بررسی تأثیر عرفان در فرهنگ و آداب رسوم ایل و تحقیق در باره عارفان ایل و تجزیه و تحلیل در معانی شعرآنان اقدام به جمع آوری مطالب ارزنده نموده که امیدوارم در این امر خطیر دین خود را به جامعه ایلی ادا کرده باشم. امید و آرزو دارم که این کار لااقل راه گشای کسانی باشد که در آینده بخواهند گامهای بلندتری در این راه بردارند. همواره از پیران مدد خواستم و از جوانان مشتاق و از استادان ترک زبان استعانت و یاری طلبیده ام که مرا در این کار یاری فرمایند. به تعداد زیادی از شعرهای عرفانی به علت گستردگی وسعت مسیری از کنار آبهای نیلگون جنوب تا بیلاق سرد کوهستانی دست نیافته ام چرا که اکثر شعرهای عرفانی که از گذشتگان در سینه های جوانان و پیران ایل سینه به سینه منتقل گشته است و دست یابی به تمام این مطالب عرفانی کار آسانی نیست. و مطلبی را که خیلی خوب میدانم اینست که همکاری و دلسوزی صاحب نظران علمی و ادبی و عرفانی که آشنائی به آداب رسوم ایلی و قبیله ای قشقائی دارند میتوانند به تمام معایب کارم خط بطلان کشند. و از آنهایی که همواره چشمه فیاض اندیشه و هدایت هستند، انتظار و توقع دارم که جسارت دست زدن به این کار بزرگ را کرده ام مدد فرمایند.

۲-۵: تأثیر عرفان در موسیقی ایل قشقائی:

شناخت و تحقیق در موسیقی ایل قشقائی به دلیل گستردگی و قدرت تاریخی و معنویت پربارش احتیاج به تلاش و تقّای موسیقیدانان سنتی دارد.

چه! آهنگهای ایل قشقائی را می توان همگام با رقص و شادی «واسونکها» ماتم و عزا « کاکام های « شور وهیجان « کور اُغلو « در وصف عشق و شوریدگی «غریب و صنم « هجران و درپردری «گدن آغور ال « اوج سوز و گداز «گرایلی و خاور « رزم و حماسه «جنگنامه « خواند و اجرا کرد، وهمه این فریاد ها را از نوای ضعیف نی لبک چوپان گرفته تا آوای رسای ساز و آواز نوازندگان در کوه و دشت می تواند، نمایی از هنر جاودانه این ایل باشد.

موسیقی تاریخ ایل، شناسنامه قوی و پر آوازه است. موسیقی شرح رویدادهای کوچک و بزرگ ایل است، ماجرای ناکامی ها، پیروزی ها، غم ها، دلتنگی ها و شادیهای کوچندگان این دیار است.

موسیقی قشقائی تولید هنری است، که نُت های آنرا طبیعت، گل و بلبل، کوه و دشت، رود و مرغزار، سختی و مشقت، دلهای پاک و بی آلایش، احساسات انسانی و بالاخره مردمی که جز به صفا و سادگی فکر نمی کنند، نوشته اند، موسیقی قشقائی یادگاری است از معنویت انسانهای گمنام که جز این، از خود هیچ نشانه ای نگذاشته اند، آهنگهای ایل آوای شیطانی نیست، زمزمه آرام دلنشین خدایی است، که گاه لبخند امید بر لب می آورد، و گاه موجب تسلی آلام درونی می شود، موسیقی ایل هنوز به فرهنگ غرب و شهر آلوده نشده و هنوز هم سر صحبت با کوه و دشت دارد.

موسیقی قشقائی را بهمن بیگی چنین توصیف می کند «موسیقی ایل از چنگ اوباش، هرزه سرا و عربده کش بدور بود، موسیقی ایل باعیاشهای ردیلانه آمیزش نداشت، موسیقی از پستان نجیب و سخاوتمند طبیعت شیر می نوشید و جان می گرفت.» معمولاً هر شعر آهنگی و هر آهنگ شعری مخصوص به خود دارد، جنگ آوری ها و رشادت ها ی دلاور مردان را با اشعار حماسی و موسیقی رزمی بصورت حماسه ای خونبار در آورده است، و این خود، خون سلحشوری را در جسم جان مردم ایل زنده می دارد.

چوپانان خسته ایل نی لبک زنان، آهنگهایی را می نوازند که خیلی دلنشین است، اما نُت نمی داند، چون نیازی به شناخت ملودیها و دستگاه و گوشه های آهنگش نمی بیند، همچنانکه نوازندگان ساز بدون اینکه از دستگاه موسیقی خویش اطلاع داشته باشند، آهنگهایی که از نسلهای قبل سینه به سینه گشته می نوازند و چقدر هم جالب و پر احساس! موسیقی دانان قشقائی دو گروه هستند:

گروه اول: الف - چنگیها. نوازندگان ساز و دهل و نی که موسیقی رزمی و حماسی و نیز موسیقی رقص محلی در جشن و عروسیها از نظر موقعیت شغلی خود خوب می نوازند.

ب - عاشیقها: نوازندگان کمانچه و سه تار که سابقه بسیار طولانی داشته، عاشیقهای قشقائی باقیمانده عاشیقهای آذری هستند، عاشیقها مالک گنجینه عظیم هنر و ادبیات تاریخی اسلاف خود هستند.

گروه دوم، موسیقیدانهای غیر حرفه ای که به سه گروه متفاوت تقسیم می شوند:

الف - ساربانها: که با نوای نی آهنگهای جالب و مخصوص ساربانی راکه اغلب غم انگیز و سوز ناک است و اغلب آهنگهایشان متأثر از آوارگی و در بدری های آنان است، از نغمات ساربانها باید از « گدن دارغا و کاکام های... » نام برد.

ب- چوپانها: با نی و نیلبک و دودوک «نوعی فلوت ساخته مردم ایل» از کوه و دشت و سختیها و مشقات زندگی و فقر و بدبختی گلایه می کنند.

ج - افراد عادی که باسازهایی مثل کمانچه، سه تار و بانی آشنایی داشته و از میان آنها گاه هنر مندان بزرگ و مشهور بر می خیزد. آهنگهای ایل همواره حاکی از فراق، ناکامی و محرومیت در عشق و یا آهنگهای رزمی و حماسی است.

آهنگ های ایل غم انگیز و سوزناک به بیان رشادتهای پهلوانان ناکام و گلایه از طبیعت و ستمگران یا بیان خاطرات سخت مردم زحمت کشی است، که زندگیشان با حوادث و مشکلات زیاد توأم بوده یا خاطراتی از تبعیض ها و یاد آور حزن ملال وقایع

خونبار و دربردیهای همیشگی ویاد خاطره خشکسالی و قحطی و حکایت از تبعیدهای اجباری و کشتار و قتل عامهای بیرحمانه پادشاهان و استعمارگرانی مثل انگلیس بوده است.

۲-۶: مختصری در باره برخی از شعرا و عرفا و بزرگان برجسته ایل قشقائی «به ویژه میرزا مآذون»

سرزمین پهناور فارس که اینک به آستانهای فارس، کهگیلویه و بویر احمد و ساحلی تقسیم گردیده، مهد زندگی ایلات بزرگی از عشایر ایران است، که در میان آنها «ایل قشقائی» دارای جمعیتی بیشتر، تاریخی کهن تر و آوازه ای گسترده تر می باشد. مردم قشقائی شیعه دوازده امامی هستند به زبان ترکی تکلم می کنند. تا اوایل نیمه دوم قرن چهاردهم هجری شمسی بیشتر آنان چادرنشین بوده، تابستانها رادر مناطق مرتفع و سردسیری شمال استان و زمستانها را در مناطق جنوبی آن به ییلاق و قشلاق می پرداختند.

اما اکنون اکثر آنان یکجا نشینی را به کوچ ترجیح داده وساکن شده اند. دامداری و پرورش اسب و شتر کار اصلی آنان بوده. در کنار آن گاهی کشاورزی هم می کرده اند. هنرهای دستی زنان ایل در قالب قالیهای نفیس، گلیم های خوش نقش، جاجیم های زیبا و.....، هنوزهم از شهرت جهانی برخوردار است.

مردم صبورو زحمتکش ایل با اینکه همیشه از رفاه وامکانات زندگی بی بهره بوده اما گاهی در دامان خود شخصیتهای بزرگی را پرورش داده اند که منشأ تحولی عظیم در جامعه شده وافتخاری بر افتخارات میهن اسلامیمان افزوده است. از میان این بزرگمردان می توان عالم ربانی فقید حکیم جهانگیرخان قشقائی را در جهان اسلام، مرحوم سردار عشایر (صولت الدوله) را در مبارزات ضد استعماری و اندیشمند بزرگ عشایر محمد بهمن بیگی، برنده جایزه جهانی کروبسکایا رادر تعلیم و تربیت نام برد.

مسلماً «مآذون» درخشانترین ستاره آسمان عشق و عرفان و شعر ادب قشقائی است که متأسفانه هنوز در جامعه ادبی ایران و همچنین در ایل خوب شناخته نشده و گمنام مانده وآنطور که شایسته مقامش بوده معرفی نگردیده است.

و در این مختصر سعی شده گوشه هایی از زندگیش مورد بحث و بررسی قرار گیرد و سپس گزیده ای از اشعار عرفانی وی را با معنی فارسی بطور مجمل تفسیر و تقدیم عارفان و هنر دوستان گردد.

نامش سید محمد ابراهیم است، و تخلصش «مآذون». ولی به خاطر شغل منشی گری و مکتب داری به «میرزا مآذون» شهرت دارد. نام پدرش سید علیرضا واز نسل امامزاده یحیی بن امام موسی کاظم (ع) است.

که بقعه متبرکه اش در روستای شیخ هابیل کهگیلویه در شمال بهبهان واقع گردیده است. مادر وی از تیره قادرلو(قادللی) از طایفه عمله قشقائی است.

و چون در میان مردم این ایل دیده به جهان گشوده و تا آخر عمر با مردم آن زندگی کرده بالطبع به زبان مادری خویش تکلم کرده و شعر سروده است.

اما به زبان پدری نیز بی توجه نبوده و گاهی بدان هنر نمایی کرده است. او در آغاز «میرزا» تخلص کرده و اشعاری چند با این تخلص از وی باقی است؛ اما بعدها از ظل السلطان قاجار لقب «مآذون» را تخلص خود قرار می دهد:

مآذون، قشقائی دا تفصیلی بـو دور

آناسی سادات کهگیلویه دور

آناسی قشقائی قادللی بوربور

مسکنی شیراز دور اصلی شیخ هابیل

(بیوگرافی مآذون که در ابیات فوق بدین شرح است، پدرش سادات از کهگیلویه ومادرش از قشقائی از تیره قادللی بوربور است، مسکنش شیراز واصلش از شیخ هابیل است)

وی دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدر به کسب علم و کمالات معنوی پرداخته و متأسفانه در سیزده سالگی پدر خویش را از دست می دهد. علاوه بر حفظ قرآن و مباحث عرفانی در شاهنامه خوانی، نامه نگاری و خوشنویسی مهارتی وافر داشته و از آثار عرفا و بزرگان ادب فارسی نیز بهره بر گرفته بوده است. نسبت به ایلخانی گری به علت آزار و اذیت مردم توسط آنان بد بین بوده با سرودن شعری کوبنده و هشدار دهنده آنان را دعوت به یقظه میکند :

ظلمونان دستگاهسی قوران بی خبر
بیغیلر بو دستگاه ناتمام بیسر گون

(ای بی خبر از انتقام روزگاران، دستگاهی که با ظلم و جور بر پا کرده ای این دستگاه و حکومت جابرانه ناتمام تو «ایلخانی» یک روزی بر چیده خواهد شد.)

کار منشی گری را رها و دستگاه ایلخانی را ترک میکند، ونان خود خوردن و نشستن را، به کمر زرین خدمت بر میان بستن ترجیح می دهد.

و از آن پس به سیر سلوک و سیاحت در میان مردم و طوایف مختلف قشقائی رو می آورد. و شعر را وسیله هدایت و ارشاد قرار داده و چون اکثر مردم ایل بیسواد بود شعرها را طوری می سرود که زبانحال عام باشد و گاهی شعرهای عرفانی وی را بعضی ها منسوب به عشق های مجازی می دانستند. به مصداق حدیث «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُوا بِسَيْفِهِ وَلسَانِهِ» با سلاح شعر بر ظالمان می تازد، عادلان را می ستاید، جوانان، پند و اندرز می دهد و دردآلام درونی مردم را مرهم می نهد.

مأذون در اشعار ترکی خود که مهمترین سرمایه ادبی زبان قشقائی است، علاوه بر مضامین عالی عرفانی و نصیحتهای حکیمانه در تمام ابعاد زندگی مردم ایل، از قهر و مهر، وصل و هجر، وصف و مدح و هجو و هزل نیز سخن گفته است. اودرحماسه سرایی همپای فردوسی قدم بر داشته، در سیر سلوک و مضامین عرفانی همراه حافظ و مولانا شده و در تعلیم و تربیت و اشعار حکمی با شیخ اجل سعدی شیرازی همگام گردیده است.

وی در اشعار خود از آیات، احادیث، تمثیل و آرایه های ادبی در زیباترین صورت های ممکن سود جسته و آثاری بدیع به زبان ترکی قشقائی از خود به یادگار گذاشته است.

حتی سالها پیش از آنکه نیما یوشیج (پدر شعر نو) قدم به عرصه زندگی نهد مأذون، نوپردازی نموده و قالبهای کهن را در هم فرو ریخته است که نمونه آنرا در پایان همین مجموعه خواهیم دید.

مأذون علاوه بر اشعار ترکی فراوانش، غزلیات، ترکیب بند، مثنوی و... نیز به فارسی سروده و اشعاری هم به زبان لری از وی بر جای مانده است.

همچنین دو جلد ترسلمات داشته که بنا به قول آقای عبدالکریم ابونجمی خنجی آنها را به مظلوم خنجی مکتبدار خنج می سپارد (یا هدیه می کند)

مأذون در طول زندگی سه بار ازدواج میکند از حاصل این ازدواجها پسری به نام احمد داشته که جوانمرد می شود و درماتمش چنین می سراید که:

اسدی باهار یثلی گول لر آیاندی

یا ربّ اولار هاچان اوپانا اوغلوم

اوت دوشدی طاقتیم خرمنی یاندی

آلوشدی جیگیریم قوی یانا اوغلوم

(از اثر وزیدن باد بهاری گلها از خواب زمستانی بیدار شدند، یاربِ پسرَم از خواب ابدی کی بیدار می شود؟)
 (آتش به جانم زده شد و خرمن دلم سوخت و طاقتم از دست رفت، از فراق پسرَم، بگذار بسوزد دلم،.....)
 ماُ ذون که در سال ۱۲۴۶ هجری قمری در ایل قشقائی در زیر چادرهای سیاه، موپین ایل قدم به عرصه زندگی نهاده بود.
 پس از ۶۸ سال زندگی پر از رنج و عسرت و مشقت، و ریاضت در ایل و کوچ نشینی و زندگی با انسانهای فقیر بیسواد در کوههای سرد
 برف خیز بیلاق و در دل کویر گرم سوزان جنوب در قشلاق، در سال ۱۳۱۴ قمری در شیراز دار فانی را وداع میگوید، و توسط
 مرحوم خداکرم خان فیلی قشقائی که آن زمان در همسایگی وی می زیسته، پیکرش در قبرستان بقعه شاهزاده منصور شیراز
 دفن می گردد.

فرا رسیدن مرگ بر وی الهام شده بود، و قبل از اینکه مرگ وی فرا برسد ابیات زیر را بسیار شیوا و عرفانی سروده است:

ماُ ذونام، غربتده، ایتدی، نشانیم

هاردا گزم، هاردا اولا مکانیم

نه وئردی مرادیم، نه آلدی جانیم

هئچ ایگید، گورمه سین گونلریم منیم

(ماُذون هستم، و در غریبی نشانم را از دست دادم، به کجا باید سفر کنم؟ و کجا مکان ابدی من باید باشد؟.....)
 (نه به مراد دلم می رساند و نه جانم را می گیرد، منظور از مراد وصال به خدا است، که ماُذون آن چنان در مرحله حیران که
 یکی از مراحل عرفان است مانده بوده که آرزو می کند که هیچ انسانی به مشکلات وی دچار نشود.)

آرامگاه وی که با راهنمایی مرحوم عزیز خان فیلی قشقائی در سال ۱۳۷۲ مورد شناسائی قرار گرفته، هم اکنون به همت جمعی
 از عشایر زادگان عزت طلب و غیرتمند در حال باز سازی است.

۲-۷: نتیجه گیری

أ. با تأثیر عرفان و دین اسلام، در ادبیات و فرهنگ قشقائی، و در زندگی روزمره آنان، چنان پیوند مستحکمی اتفاق افتاده؛ که
 رابطه «این همانی» را در بین آن دو، به وجود آورده است.

ب. ارتباط محسوس و تنگاتنگ بین آداب و رسوم کهن ایلات، با عرفان اسلامی و دین اسلام را وجود دارد،
 ت. صداقت و ساده دلی و شهامت و مردانگی و ساده زیستی ایلات، که سالها در بین آنان زیسته و از آنان هستم؛ این «معیت»،
 «اِیتیت» مرا ساخته و به وادی عرفانم کشانده است.

ث. دلیل دیگر ارتباط محسوس و تنگاتنگ بین آداب و رسوم کهن ایلات، با عرفان اسلامی، ولایتمدار بودن آنان است؛ مثل
 اهالی دو ایل معظّم و بزرگ «لر» و «قشقای» که حرف اول و دوم را در بین تمام ایلات و عشایر ایران، می زنند، و با هم، و
 در همسایگی هم، زیسته؛ و صد در صد «شیعه اثنی عشری» بوده، و به ائمه اطهار(ع) ارادت خاص داشته و دارند. این خود
 پاسخ به ندای فطرت خدایی است که در اهالی ایلات وجود دارد؛ و حکایت از فطرت و جبلت پاک آنان است که این چنین نور
 اهل البیت(ع) بر دل پاکشان تابش می نماید.

ج. بر رسی موضوع، از منظر آیات و روایات و از منظر آداب و سنن ایلی و قبیله ای و از منظر عرفا و شعرای ایل و از طریق
 مصاحبه چهره به چهره از بزرگان و آگاهان ایلی، و سپس انطباق آنها، با دیدگاه عرفای شامخ که کتب عرفانی، فلسفی و ادبی
 قدیم و جدید و... آمده؛ مواردی از معارف را به پژوهشگر القا می نماید که در ارتباط به معرفت الله است. که کوچ نشینان کوه
 ودشت را به سمت وسویی سوق داده که آنان را خائض خلوص نیت خاصی نموده است.

ح. ماُذون عارف ایل قشقائی بر خلاف عده ای که تصوّرشان از انسان این است که به مانند سایر موجودات چند صباحی را به
 صورت، در این دیار سیر کنند، یعنی انسانی که انیس حضرت حق بوده است اکنون انیس کثرات باشد، و او را از وطن اصلی

دور می گرداند و هر گز به وطن اصلی که حبّ الوطن من الایمان است و قرب الهی است راه نیافتند و برای همیشه در ظلمت و گمراهی باقی ماندند و میرزا مآذون تأکید زیادی روی یقظه و بیداری انسانها داشته است. چراکه همان بیدار کردن از خواب غفلت و قیام و حرکت است که انسانها را به رشد و تعالی سوق می دهد.

مازنده آز آنیم که آرام نگیریم

خ. د. موجیم که آسودگی ما، عدم ماست

(اقبال لاهوری)

ذ. انسانها نیازمند به سیر و سلوک هستند، باید حرکت کنند و پایان سفر فی الله است که تمام موجودات بازگشتشان به سوی الله است و انسانها از طریق قرب به الله از راه خطا نجات یافته و در راه صواب قرار می گیرند و هر آنچه ظلم و فریب و تبهکاری است از جامعه رخت بر می بندد و جای آنرا صلح و صداقت و راستگویی و پاکی جایگزین می شود، که براستی خداوند مطهرین را دوست می دارد. "الحمد لله رب العالمین والستلام علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین".

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه، محمد دشتی، قم، انتشارات مشهور، چ ۲.
۳. احمدی، محسن ۱۳۸۱، سایه ای از آفتاب یادمان میرزا مآذون قشقائی، تهران، شابک، چ ۱.
۴. افشار، ایرج، بی تا، (کنیه، لقب، نسبت عشایر و ذکر آنها در متون فارسی)، بی جا.
۵. ایرجی، ناصر ۱۳۸۱، دیوان میرزا مآذون قشقائی، تهران، بی جا، چ ۱.
۶. ایرجی، ناصر ۱۳۸۱، سرنوشت ناتمام دیوان یوسفعلی بیک قشقائی، تهران، بی جا، چ ۱.
۷. باباطاهر، ۱۳۷۸، رباعیات باباطاهر، تهران، نشر محمد، چ ۴.
۸. بلخی، جلال الدین محمد ۱۳۷۸، مثنوی معنوی، تهران، نشر محمد، چ ۱.
۹. بهمن بیگی، محمد، ۱۳۸۱، عرف و عادت در عشایر فارس، شیراز انتشارات نوید، چ ۲.
۱۰. بهمن بیگی، محمد، ۱۳۸۴، اگر قره قاج نبود، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۱۱. جعفری، ابولفضل، ۱۳۷۶، تأثیر شعر فارسی بر ذهن و زبان «مآذون» شاعر نامدار قشقائی (پایان نامه)، بلاطیع.
۱۲. دوزگون، حسین، ۱۳۷۷، قاشقایی لوحه لری، زنجان، بی جا، جلد ۱.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، بی جا، چ ۲.
۱۴. شهبازی، شهباز، ۱۳۶۷، قشقائی شعری یا آثار شعری قشقائی، شیراز، انتشارات مصطفوی، چ ۱.
۱۵. صولت قشقائی، محمدناصر، ۱۳۶۶، سالهای بحران، تهران، بی جا، جلد ۱.

۱۶. طیبی پور، فرهاد، ۱۳۸۳، کوچ نشینان قشقایی فارس، تهران، بی جا، جلد ۱.
۱۷. عطار نیشابوری، فرید الدین محمد، ۱۳۷۹، منطق الطیر، تلخیص و شرح لغات و عبارات، حسین حداد، تهران، قدیانی.
۱۸. کیانی، منوچهر، ۱۳۷۹، پرچمدار، حماسه جنب صولت الدوله قشقایی، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۱۹. کیانی، منوچهر، ۱۳۸۳، تاریخ مبارزات مردم ایل قشقایی، شیراز، جلد ۲.
۲۰. مجموعه مقالات، ۱۳۸۰، مجموعه مقالات نشت مقدماتی دومین کنگره بین المللی بررسی اندیشه های حکیم آیت الله جهانگیرخان قشقایی، تهران، فرهنگ سرای جوان، چ ۱.
۲۱. نادری دره شوری، محمد، ۱۳۷۹، سیری در بوستان قشقایی، شیراز، انتشارات راهگشا، ج ۱.
۲۲. یثربی، سید یحیی، ۱۳۸۰، عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۴.
۲۳. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۸۰، شرح مقدمه قیصری در فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب، چ ۵.
۲۴. آملی، حسن زاده، ۱۳۷۴ قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، قم، انتشارات قیام، چ ۴.
۲۵. ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین ۱۳۸۱، تمهید القواعد، حواشی آقا محمد رضا قمشه ای و آقا میرزا محمود قمی، تصحیح و تعلیق جلال آشتیانی، قم، نشر بوستان کتاب، چ ۳.
۲۶. احتشامی، لطف الله، ۱۳۸۴، نقش کلانتران و کدخدایان، اصفهان، بی جا، جلد ۱.
۲۷. املی سید حیدر، ۱۳۸۱، جلوه دلدار، مترجم سید یوسف ابراهیمیان آملی، تهران، نشر رسانش، چ ۱.
۲۸. اوکانر، فردریک ۱۳۷۶، از مشروطه تا جنگ جهانی اول، مترجم حسن زنگنه، تهران، بی جا، چ ۱.
۲۹. اوگانی، فردریک، ۱۳۷۶، از مشروطه تا جنگ جهانی اول، حسن زنگنه، تهران، بی جا، جلد ۱.
۳۰. ایرجی، ناصر ۱۳۷۸، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، تهران، بی جا، چ ۱.
۳۱. بابیت، الیور، ۱۳۷۷، آلمانی ها در ایران، تهران، حسن بنی احمد، جلد ۱.
۳۲. باخرزی، یحیی، بی تا، اوراد الاحباب و فصوص الادب بی جا.
۳۳. تاجدینی، علی، ۱۳۷۰، مفتاح نور شرح اصطلاحات عرفانی امام خمینی (ره)، تهران، بی جا، جلد ۱.
۳۴. ترز، ماری، ۱۳۷۶، شهسواران کوهستان، ترجمه محمد شهباء، تهران، بی جا، چ ۱.
۳۵. جوادی آملی، عبدالله ۱۳۶۳ مبداء و معاد، تهران، انتشارات الزهرا (س).
۳۶. حاجی قربانی، حسن، ۱۳۸۰، داستان و یاد دوستان، تهران، بی جا، جلد ۱.
۳۷. حامد ناجی، خلیل بهرامی، ۱۳۷۸، مجموعه آثار حکیم صهباء، اصفهان، کانون پژوهش، چ ۱.

۳۸. حسینی قائم مقامی، سید عباس، ۱۳۷۸، سفر عشق، تهران، فکر برتر، بی جا، چ ۱.
۳۹. خمینی (ره)، روح الله ۱۳۶۰ مصباح الهدایه الی خلافه الولایه، مترجم، سید احمد فهری، تهران، پیام آزادی.
۴۰. خمینی (ره)، روح الله، ۱۳۵۹ شرح دعای سحر، مترجم، سید احمد فهری، تهران، مؤسسه حروفچینی خیر خواه.
۴۱. خمینی (ره)، روح الله، ۱۳۶۸، چهل حدیث، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء چ ۲.
۴۲. خمینی، روح الله، ۱۳۶۰، مصباح الهدایه، تهران، سید احمد فهری، بی جا، جلد ۱.
۴۳. رجایی پناه، محسن، ۱۳۸۱، آی سودا، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۴۴. زرین کوب، عبدالحسین ۱۳۷۷، شعله طور، در باره زندگی و اندیشه حلاج، تهران، بی جا، چ ۴.
۴۵. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۰ ترجمه و شرح نهیة الحکمه، نگارش علی شیرانی، تهران، بی جا، چ ۱.
۴۶. عسکری نوری، علی اکبر - نیک خلق، ۱۳۷۷، جامعه شناسی عشایر ایران، تهران، چاپ پخش، چ ۱.
۴۷. عطار نیشابوری، فرید الدین محمد، ۱۳۷۹، منطق الطیر، تلخیص و شرح لغات و عبارات، حسین حداد، تهران، قدیانی.
۴۸. قمی، عباس، ۱۳۸۰، کلیات مفاتیح الجنان، مترجم، الهی قمشه ای، قم، نسیم حیات، چ ۱.
۴۹. کیانی، منوچهر، ۱۳۸۳، نگاهی به ایل قشقائی بعد از شهریور ۱۳۲۰، شیراز کیان نشر، چ ۱.
۵۰. کشکولی، داوود، ۱۳۶۹، ظلمت، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۵۱. کیانی، منوچهر، ۱۳۷۷، کوچ با عشق شقایق، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۵۲. لطفی منش، مهدی، ۱۳۷۵، صدای درد، شیراز، بی جا، جلد ۱.
۵۳. محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۷۹ یادمان های ترکی باستان، قم نخلهای سرخ، چ ۱.
۵۴. مردانی رحیمی، اسدالله، ۱۳۸۰، زبان ترکی قشقائی و شیوه نگارش آن، قم، لیتوگرافی بهمن، چ ۱.
۵۵. مطهری، مرتضی ۱۳۶۷، انسان کامل، تهران، صدرا.
۵۶. نجم رازی، ابوبکر ابن محمد ابن شاهور بن انوشیروان رازی، ۱۳۷۷، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۷.
۵۷. نراقی، ملا احمد ۱۳۸۴، معراج السعاده، قم انتشارات قائم المحمد، چ ۱.
۵۸. نسفی، عزیز الدین ۱۳۷۱، انسان کامل، تصحیح و مقدمه، مازیان موله، مترجم، ضیاء الدین دهشیری، تهران، زبان و فرهنگ ایران.
۵۹. نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، بی تا، تذکره نصر آبادی، بی جا، بی جا.

۶۰. نواب، سید ابوالحسن، ۱۳۸۲ هفت آسمان، فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب، شماره هفدهم، قم.
۶۱. نواب، سید ابوالحسن، ۱۳۸۲، هفت آسمان، قم، شماره هفدهم.
۶۲. نوپا، پل، ۱۳۷۳ تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، مترجم، اسماعیل سعادت، تهران مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱.
۶۳. نوپا، پل، ۱۳۷۳، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، تهران، اسماعیل سعادت، جلد ۱.
۶۴. هولتوس، شولتسه، ۱۳۷۹، سپیده دم در ایران، مهرداد اهری، تهران، بی جا، جلد ۱.